

# آشنایان پیگانه

علی اکبر قاسمی گل افشانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران و سرگروه زبان و ادبیات فارسی سوادکوه (مازندران)

## مقدمه

باغ‌ها را گرچه دیوار و در است  
از هواشان راه با یکدیگر است  
شاخ از دیوار سر بر می‌کشد  
میل او تا باغ دیگر می‌کشد  
باد می‌آرد پیام آن بدین  
وہ از این پیک و پیام نازنین!  
شاخه‌ها را از جدایی گر غم است  
ریشه‌ها را دست در دست هم است

## هوشنگ ابتهاج

جلسه امتحان جغرافیا بود و دانش‌آموزان  
گرم نوشتن بودند. در آن میان دانش‌آموزی  
دستش را بالا گرفت. به سمت او رفتم.  
گفت: آقا! ببخشید، من اهل مازندران نیستم  
و نمی‌توانم به پرسش‌های جغرافیای استان  
(کتاب استان‌شناسی) پاسخ بدهم.  
از او پرسیدم: اهل کجایی؟  
گفت: اهل گرگانم.

گفتم: ما با هم یکی هستیم؛ شما در اینجا  
غریبه نیستید؛ شما هم مازندرانی هستید.  
در اینجا میزبانید نه میهمان؛ پدران شما  
مازندرانی بودند. چطور شد که ما از یکدیگر  
بیگانه شدیم؟ روزگاری گرگانی‌ها و سمنانی‌ها  
همه مازندرانی بودند؛ به قول هاتف اصفهانی:  
سه نگردد بریشم ار او را  
پرنیان خوانی و حریر و پرند  
(هاتف اصفهانی، ۱۳۸۵: ۴۹)

به یاد غزل فاضل ارجمند جناب دکتر  
یوسف علی یوسف‌نژاد افتادم که درباره  
تقسیم خراسان و تکه‌تکه شدن آن سروده‌اند.

استان‌های جدید و کوچک به مسائل فرهنگی  
لطمه می‌زند. دیگر دانش‌آموز مازندرانی  
فخرالدین اسعد گرگانی را شاعر هم‌استانی  
خود نمی‌داند و در مقابل دانش‌آموز گلستانی  
نیز نیما یوشیج و طالب آملی را از شاعران  
هم‌ولایتی خود به‌شمار نمی‌آورد. حکایت آن‌ها  
مثل حکایت برادرانی است که سال‌ها در زیر  
یک سقف زندگی کردند ولی فرزندان آن‌ها  
از هم دور گشتند و هم‌دیگر را نمی‌شناسند.  
آن‌ها خویشاوندانی بودند که کارشان به  
بیگانگی کشید.

\*\*\*

## کتاب استان‌شناسی (جغرافیای استان)

دانش‌آموزان سال دوم متوسطه کتاب  
استان‌شناسی (جغرافیای استان) دارند و در  
این کتاب با مسائل گوناگون استان خودشان  
آشنا می‌شوند. امروز ایران سی‌ویک استان  
دارد و دانش‌آموزان سال دوم متوسطه ایران  
سی‌ویک کتاب استان‌شناسی دارند.

پیشنهاد من این است که هر استانی برای  
خود به‌صورت جداگانه کتاب استان‌شناسی  
نویسد. استان‌هایی که فرهنگ و اقلیم  
جغرافیایی مشترک دارند با هم جمع شوند  
و یک کتاب جغرافیا بنویسند. مثلاً استان‌های  
خراسان شمالی، خراسان جنوبی و خراسان  
رضوی با هم یک کتاب جغرافیا داشته باشند،  
چرا که فرزندان این سه استان، فرهنگ  
و آداب و رسوم و نیاکان و در یک کلام  
گذشته مشترک دارند و اگر کتاب جغرافیای  
واحدی داشته باشند بهتر هویت خودشان را

زمانی خراسان تمام سمرقند و بخارا و  
هرات و مرو و خوارزم را دربرمی‌گرفت ولی  
به روزگاران آن را قسمت کردند و به ناچار  
خراسان کوچک و کوچک‌تر شد:

ای پیرخنجر به پهلو، آژنگ پیشانی‌ات کو؟  
در زیر سم سواران، شرح پریشانی‌ات کو؟  
آغاز خورشید از توست، آغاز گفتن، سرودن  
ای نقش صد تکه صد چاک، فریاد پایانی‌ات  
کو؟

کابل سپندی بر آتش، چشم هرات اشکبار  
است...

در غربت تلخی مگان، لعل بدخشانی‌ات کو؟  
شعری به وصف بخارا، عشقی برای سمرقند  
در ریگ آموی دریند، سلطان سامانی‌ات کو؟  
سودابه‌های رذالت، سجاده بر شانه‌هاشان  
تهمینه پوش نجابت، دخت سمنگانی‌ات  
کو؟

آرش! به زه کن کمان را، آن سوی جیحون  
درختی است  
خوارزم و مروت کجایند؟ هامون طوفانی‌ات  
کو؟

انگار قسمت همین است، تقسیم تو تا  
همیشه

تقدیر اگر چه به ناچار احساس عصیان‌ات  
کو؟

شاعر به ناله میندیش، سبک عراقی فرود  
است

اینجا فراز حماسه است، سبک خراسانی‌ات  
کو؟

(یوسف‌نژاد، ۱۳۸۲: ۵۵)

مسائل سیاسی و اقتصادی و امنیتی  
را نمی‌دانم ولی تعدد استان‌ها و تشکیل

درک می‌کنند. ولی امروز با خط‌کشی‌ها به استان تبدیل شده‌اند. امروز دیگر دانش‌آموز بیرجندی، فردوسی طوسی را از مفاخر استان خود نمی‌شمرد. استان‌های اردبیل و آذربایجان‌های شرقی و غربی هم یک کتاب جغرافیا داشته باشند و...

اگر پیشنهاد جالبی نبود فقط خاطره آغاز کلام را بخوانید. اگر آن هم جالب نبود اشعار هوشنگ ابتهاج و جناب دکتر یوسف‌علی یوسف‌نژاد را دوباره بخوانید و لذت ببرید. خداوند سعدی را بیامزد، حدود هشتصد سال پیش فرمود:

قبا گر حریر است و گر پرنیان  
به ناچار خشوش بود در میان  
تو گر پرنیانی نیایی مجوش  
کرم کارفرما و خشوش بیوش  
(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۱۱)

بنده در این جستار فقط به جنبه فرهنگی ماجرا نگاه کردم. نمی‌دانم شاید از زاویه سیاسی و امنیتی و... به این پیشنهاد نگرسته شود و بتوان خرده‌ای بر آن گرفت.

حالا که رشته کلام به اینجا کشید، بد نیست از شما خوانندگان فرهیخته بپرسم:

- آیا تدریس درس جغرافیای استان و شاید هم در آینده زبان و ادبیات استان و یا تاریخ استان ضرورت دارد؟

- آیا این درس به وحدت ملی ما لطمه نمی‌زند و آن را تهدید نمی‌کند؟

- آیا این فکر در ذهن دانش‌آموز ما شکل نمی‌گیرد که بگوید حالا که استان من صنعت دارد، تاریخ دارد و شخصیت‌های تاریخی و ادبی هم دارد پس دیگر چه نیازی به استان‌های دیگر ایران داریم؟

آیا بهتر نیست به‌جای استان‌شناسی، همان ایران‌شناسی داشته باشیم و همه دانش‌آموزان، ایران را با جزئیات بیشتری بخوانند و بشناسند؟

ایران برای ما اصل و اساس است. دانش‌آموز مازندرانی، خراسانی، سیستانی و... نباید استان خود را در قالب کتاب جغرافیای استان بشناسد بلکه باید آن را در قالب جغرافیای ایران که همه دانش‌آموزان ایران آن را می‌خوانند، بخواند. استانی کردن جغرافیا در واقع نوعی کوچک کردن ایران است. به‌نظر من دانش‌آموزان ایرانی علاوه بر اینکه

جغرافیای ایران کنونی (کشوری با مرزهای سیاسی مشخص) را باید با جزئیات و دقت بیشتری بخوانند، جغرافیای ایران فرهنگی (ایران گذشته) را نیز باید بخوانند. چند درصد دانش‌آموزان ما سمرقند و بخارا و گنجه و بدخشان و مرو و خوارزم و جیحون و سیحون را می‌شناسند؟ آیا دانش‌آموزان ما از جغرافیای تاریخی هم چیزی می‌خوانند؟

\*\*\*

گفتن این نکته هم در اینجا بی‌فایده نیست. در بعضی از استان‌های کشور عزیزمان ایران، نشست‌ها و جلسه‌های رسمی را با زبان بومی خودشان اداره می‌کنند. به نظر من این جفای بزرگی است در حق زبان فارسی و در نهایت تهدیدی است برای وحدت و انسجام ملی. شما کشور تاجیکستان را در نظر بگیرید. خط زیبای نیاکانی را که فردوسی شاهنامه را و رودکی سمرقندی دیوان خود را با آن خط نوشتند کنار گذاشتند و به‌جای آن الفبای سیریلیک را برگزیدند. امروز کار به‌جایی رسیده که دانش‌آموز فارسی زبان تاجیک نمی‌تواند اشعار رودکی را با الفبای نیاکانی خود بخواند. حتماً بایستی آن را به الفبای سیریلیک برگردانند. خدا رحمت کند شاعر شیرین سخن معاصر، پژمان بختیاری را که چه زیبا سروده است:

که پیوند هر کشور است از زبان  
زبان در تن ملک باشد چو جان  
زبان است مایه برزندگی  
برزندگی میوه زندگی  
کرا شد زبان نیاکان ز دست  
ز آزادی دیده بایش بست  
زبان گر برون شد ز همخانگی  
کشد کار خویشان به بیگانگی  
زبان است پیوند هم کشوران  
درد خدا بر زبان پروران

(پژمان بختیاری، ۱۳۸۲: ۲۷۷-۲۷۸)

منابع

۱. پژمان بختیاری، حسین (۱۳۸۲)، دیوان. تهران: پارسا.
۲. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۶). کلیات. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: ققنوس.
۳. فرشی‌دورد، خسرو (۱۳۸۰). صلاى عشق. تهران: امید مجد.
۴. هاتف اصفهانی، احمد (۱۳۸۵). دیوان. تصحیح وحید دستگردی. تهران: نگاه.
۵. یوسف‌نژاد، یوسف‌علی (۱۳۸۲). ناگهان مشعلی آورد. تهران: نغمه زندگی.